

بسم الله الرحمن الرحيم

«الهی انطقنی بالهدی و الهمنی التقوی»

در محضر برادران و خواهرانی هستیم که در آموزش و پرورش مشغول تربیت نسل نو هستند. و بحث روز شهادت امام رضا(ع) هست. باید راجع به امام رضا صحبت کنیم. ولی چون روز تربیت هم هست، امام رضا و تعلیم و تربیت. یک بحثی هم هست، بحث زنده و هم سیاسی است. هم علمی است. یک تابلوی قشنگی است، می شود این را آموزش و پرورش، خود امور تربیتی این بحث امروز ما را تابلو کند. چون از من نیست. هرچه می گویم از قرآن و حدیث و بزرگان است که اینجا جمع می کنم. این بحث تابلو شود، برای رشد. البته این را هم باید قبل از بحث بگویم که اگر به کسی گفتند: تو مسئول تربیت هستی، معنایش این نیست که برادران و خواهرانی که مسئول آموزش هستند، خودشان را کنار بگذارند. من یک آیه را یکبار دیگر هم گفتم، من الآن تکرار می کنم.

پس اول موضوع بحثمان روشن شود. تفاهم یا تهاجم فرهنگی، این موضوع بحثمان است. «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ» (آل عمران/۱۹۵) این آیهی قرآن است، حفظش هم آسان است. من از شما هستم، شما هم از من هستی. تو و من ندارد. خانم بگوید: حقوق من است. خوب حقوق شما باشد به شوهرت بده. شوهر بگوید: حقوق من است. خوب به خانمت بده. من و تو نداریم. بنده اگر دیدم یک ماشین دوبله پارک کرده است، بوق بزنم. بگویم: مگر تو پلیس هستی. آخر من هم جزء پلیس هستم. پلیس هم جزء آخوند است. «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ» اگر مردم به این آیه عمل کنند همه ی مشکلات حل می شود. این شهادی غزه انسان نیستند؟ مسلمان نیستند؟ عرب نیستند؟ به خاطر انسانی، هر انسانی ولو کمونیست باید کمک کند. به خاطر عرب بودنش عرب باید غیرتش جوش بیاید. «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ» من از شما هستم شما هم از من هستی. این آیهی قرآن است. اگر این تابلو شود، دیگر نمی گویم: من مسئول پرورش هستم، ربطی به آموزش ندارم. آموزش نمی گوید: من مسئول آموزش هستم ربطی به پرورش ندارم. گاهی وقتها یک کلام از یک دبیر فیزیک، اثرش بیش از یک حجه الاسلام است. گاهی یک حرف از یک خلبان اثرش بیش از یک منبری است. امام خمینی می فرماید: هرکس که حرفش نفوذ دارد او باید حرف بزند. منتهی برای اینکه کارها زیاد است، یک تقسیم کاری بین خودمان کردیم. که این کارهای پرورشی را او انجام بده. تربیت بدنی را او انجام بده. آموزشی را او انجام بده. بله تقسیم کار کار درستی است. اما تقسیم کار معنایش این نیست که چون من آخوند هستم دیگر اگر دیدم یک کسی در خیابان افتاده بی تفاوت از کنارش بگذرم بگویم به بنده ابلاغ نشده است. این حرف اولی که تقاضا می کنم همه از هم باشیم.

۱- خاطراتی تربیتی از امام رضا (علیه السلام)

چون بحث را بیننده ها روز شهادت امام رضا گوش می دهند، یک چیزی از امام رضا برایتان بگویم. دو سه خاطره و بعد بحث را انجام بدهم. این خاطره ها شنیدنی است. این خاطره ها را وقتی آدم برای نسل نو بگوید، بچه ها و خود ما علاقه مان به امام رضا بیشتر می شود. اما ثواب زیارت امام رضا، از ثواب زیارت امام حسین بیشتر است. چرا؟ چون در بازی فوتبال، فینالش مهم است. امامها هرچه رو به آخر می روند مشتری شان کم می شود. امام حسین را، چهار امامی ها و شش امامی ها هم زیارت

می‌کنند. اما امام رضا را بیشتر دوازده امامی‌ها زیارت می‌کنند. ثواب زیارت امام رضا، از ثواب زیارت امام حسین بیشتر است. و حدیث داریم کسی اگر غسل کند، البته اگر غسل مستحبی است، یک وضو هم بگیرد و برود حرم سلامی بکند و نمازی بخواند آنچه در قنونتش می‌گوید مستجاب می‌شود و خدا را شکر می‌کنیم که دست ما به امام رضا، لا اقل می‌رسد. حالا به امام‌های دیگر هم می‌رسد ولی با یک مشکلات بیشتری. سه تا خاطره بگویم.

یکی امام رضا(ع) مهمان اشد، چراغی در خانه‌اش بود، در فتیله‌ی این چراغ یک مشکلی پیدا شد، مهمان دست دراز کرد، فتیله‌ی چراغ را درست کند، امام رضا دست او را گرفت، گفت: شما کار نکن. زشت است مهمان در خانه کار بکند. تو مهمان ما هستی. گفت: آقا کاری نکردم، من همینطور که نشستم دستم را دراز کردم، فرمود: همین مقدار هم دوست ندارم. چون مهمان من هستی، مهمان نباید در خانه کار بکند. این یک، احترام مهمان.

۲- امام رضا با برده‌هایش مشورت می‌کرد. یک از برده‌های سیاه گفت: آقا من برده‌ی سیاه هستم. فرمود: برده هستی اشکال دارد خدا یک چیزی به ذهن تو بیاندازد که به ذهن من نیاید. حالا شما فوق لیسانسی، دکتری، آیت‌الله هستی، اشکال دارد یک طلبه و یک دیپلمه یک چیزی بفهمد که به ذهن شما نیاید. چه کسی گفته: «شاورْهُمْ» «هُم» به خواص می‌خورد؟ «هُم» یعنی همه‌ی مردم.

یک چیزی هم برای اسراف بگویم. یک میوه‌ای را خورده بودند، نیمه خور، دور انداخته بودند. امام رضا فرمود: چرا اینطور می‌کنید؟ اینقدر آدم هست گرسنه که به همین مقدار میوه نیاز دارد. حتی یک دانه انگور نباید دور ریخته شود و ما در خانه‌هایمان خیلی اسراف می‌کنیم و اسراف گناه کبیره است. در آب! به خصوص یک وقت‌هایی که کم‌آبی است. در بنزین، در ماشین، در کاغذ، اسراف عمر، اسراف... مثلاً حالا می‌خواهد عکس بگیرد، می‌آید از این سوراخ گوش ما یکی می‌گیرد، فوری می‌دود از این سوراخ هم می‌گیرد. این سوراخ و آن سوراخ فرق که نمی‌کند، این طرف و آنطرف صورت است. این سی‌تا عکس می‌گیرد. به هر حال حالا فیلم مفت است. اگر از بیت‌المال باشد. اسراف در وسیله‌ی نقلیه، اسراف هم فرمود: نصف یک انگور نباید دور ریخته شود.

روزهای آخر عمر امام رضا بود، که آن زهر کار خودش را کرده بود. امام رضا فرمود: نهار آخر است، برده‌ها بیایند با هم غذا بخوریم. برده‌ها آمدند نشستند. این زهر، مثل اسید داشت امام رضا را کلافه می‌کرد. ولی امام رضا خودش را نگه داشته بود. این برده‌ها هم نمی‌دانستند امام رضا ناراحت است. خیلی همینطور با خوش و بش، گفتند شنیدند. و یکی یکی به تدریج بیرون رفتند. تا آخری بیرون رفت، امام رضا در را بست، سوخت، و روی زمین افتاد، غلتید، غلتید، غلتید، گفتند: چه شد؟ گفت: سوختم! سوختم. گفتند: چه موقع؟ گفت: خیلی وقت است دارم می‌سوزم. اما دیدم اگر آخ بگویم نهار به دهان برده‌ها مزه نمی‌کند. گفتم بگذار من بسوزم این نهار برده‌ها! ببین ما چه رهبرهایی داریم. و ببینید آمریکا چه رهبری دارد که در جنگ غزه دنبال سگ توله برای بچه‌اش می‌گردد. یعنی ببینید تفاوت ما کجاست؟ ما خورشیدیم و دنیا هنوز شمع هم نیست. تکرار می‌کنم. ما با این مکتبی که داریم، قرآن و با این اهل بیتی که داریم، ما خورشید هستیم، مکتب ما شمع هم نیست.

۲- مناظره‌های امام رضا(علیه‌السلام) با رهبران ادیان دیگر

راجع به امام رضا، یکی از خصوصیات امام رضا، اصولاً مأمون الرشید حالا نمی‌دانم واقعاً فرهنگی بود، یا ژست فرهنگی می‌گرفت. خیلی اهل تماس با علما و رجال علمی و ایجاد جلسات مناظره و گفتگوی تمدن‌ها و ادیان و... مأمون این کاره

بود. حالا واقعاً این کاره بود، علم دوست بود یا تظاهر می‌کرد کار ندارم. ما داریم بعضی آدم‌هایی را که اصلاً مطالعه نمی‌کنند، ولی کتابخانه‌اش اوه...! مطالعه نمی‌کند. آدم‌هایی را داریم نماز نمی‌خوانند ولی سجاده‌ی خانه‌شان سه کیلو است. حالا مأمون چه نژادی بود نمی‌دانم ولی جلسات مناظره، من راجع به مناظره و تبادل فرهنگی، چون مقام معظم رهبری چند تا تعبیر دارند. داشتند و هنوز هم دارند. شبیه خون فرهنگی، تهاجم فرهنگی، تهاجم، شبیه خون، بعضی‌ها هم همان زمان گفتند: آقا این شبیه خون نیست، بالاخره آنها حرفشان را می‌زنند ما هم حرفمان را می‌زنیم. من فرق بین تبادل فرهنگی و تهاجم فرهنگی را می‌خواهم بگویم. چون یک بحثی است که هم دانشجو، هم استاد دانشگاه، آموزش و پرورش‌ها، طلبه‌ها، این برای همه‌ی آنها هرکس فرهنگی است و فرهنگ دوست است این برایش خوب است. برای خود من هم چیز جالبی بود. شش مورد را در جایی دیدم. فکر کردم تا دوازده مورد آوردم.

تبادل یعنی تو بگو من هم بگویم ببینیم کدام درست می‌گوییم. یک گفتگوی علمی است. فرقی را با تهاجم بگوییم. تفاوت‌ها:

۳- خودباختگی در برابر تهاجم فرهنگی دشمن

۱- در تبادل خود را کامل می‌کنیم. در تهاجم خود را می‌بازیم. در تبادل کامل می‌شویم، در تهاجم خود را می‌بازیم. چه دلیلی دارد بگوییم: مرسی! بگو! متشکرم! خودت را باختی. معنای مرسی خیلی قشنگ‌تر است. چه دلیلی دارد اسم دخترت را مثلاً «لیافلی» می‌گوییم: «لیافلی» چیست؟ می‌گوید: یک تیغی در بلغارستان است. خوب آخر تو خل هستی؟ آخر در ایران گل نبود، تیغ در ایران نیست. باید بروی یک تیغ در بلغارستان... اصلاً بعضی از روشن‌فکرهای ما قاطی می‌کنند. خودش را باخته است. کلاه نم‌د را ... آه...! کنار می‌اندازد. بعد می‌گوید: شاپو! خوب شاپو همان نم‌د است یک خرده دوری دارد. لباس بلند عربی دور انداز. بعد می‌گوید: ماکسی! از هر عبا و قبایی درازتر! یعنی خودش را می‌بازد. سبزی! خواهند گفت: این در باغچه‌اش سبزی کاشته. این دهاتی است. بگو: چمن! بله! روشن فکر شد. آقا چمن کاشت دیگر روشن فکر شد. یک خودباختگی است. من یک مثلی از سید جمال الدین اسدآبادی نقل کردم که ایشان در اروپا با دست‌هایش غذا خورد. تا رفت بخورد تق... تق... تق.. عکس گرفتند، گفت: چه شده؟ گفتند: امل! از شرق آمده وحشی است. با دست‌هایش غذا می‌خورد. گفت: اتفاقاً من روشن فکر هستم. شما که با قاشق می‌خورید گیر دارید. گفتند: چرا؟ گفت: من این دستم تا به حال در حلق کسی نرفته است. این قاشق شما هر چند دقیقه‌ای در حلق هر کس و ناکسی است. من می‌دانم دستم را چطور شسته‌ام. اما نمی‌دانم شما قاشق را چطور تمیز کردی؟ من از شما بهداشتی‌تر هستم. چطور شد من امل هستم.

گاهی وقت‌ها خودمان را می‌بازیم. فکر می‌کنیم که اگر حجابمان، اگر مثلاً بگوییم: بسم الله الرحمن الرحیم، نماینده‌های مجلس زمان شاه به قدری جمعی از اینها پست بودند، که یکی از نماینده‌ها رفت برود بگوید: بسم الله الرحمن الرحیم، بلند شد گفت: آقا مگر اینجا روضه است؟ بگو: به نام نامی شاهنشاه آریا مهر! خودباختگی! برو راست آینه هرطور خوشگل هستی خودت را درست کن. امروز می‌گوید: ژاپن اینطوری است. اینجا را ژاپنی بزن. اینجا را روسی بزن. اینجا را اتریشی بزن. اصلاً اختیار مو و سبیلش دست خودش نیست... من نمی‌گویم: قیافه چطور باشد؟ می‌گویم: قیافه‌ات روی شناخت خودت باشد. مثل فتیله‌ی چراغ نگذار دیگران تو را بالا و پایین کشند. آدم در تهاجم خودش را می‌بازد. به الفاظش، به اسمش، به بچه‌اش، به وطنش، به... فکر می‌کند که... شیرینی دانمارکی! یک عاقل پیدا شود این شیرینی دانمارکی را با شیرینی یزد کنار هم بگذارد، قضاوت

کند. اصلاً بدهید به آفریقا قضاوت کند. همین تا می‌گوییم: دانمارکی!... اوه...! من دانمارک بودم. گفتم: انواع شیرینی‌ها را بیاورید ببینم. حضرت عباسی غصه خوردم برای بعضی بگویم: این شیرینی دانمارکی است. یک افرادی هم که یکبار سفر خارج بروند، های چقریز می‌دهند! حالا می‌ترسم اسم ببرم بد شود، بعضی از این کشورهای غربی در فرودگاه بودند، گفت: حاج آقا دیدی چقدر اینجا لوکس است؟ پاریس! گفتم: چطور؟ گفت: خیابان‌ها! اوه! گفتم: به نظر من کوچه‌های ایران از اینجا تمیزتر است. گفت: چرا؟ گفتم: اینجا ۵۰ میلیون جمعیت دارد، ۴۵ میلیون سگ! سگ‌هایشان هم جایی نیستند، در همان آسانسور و طبقات و در اتاق و آشپزخانه‌شان است. شما ادراک سگ را آزمایشگاه بدهید، زباله‌های ایران را هم آزمایشگاه بدهید. ببینید میکروب کدام یک؟ خودباختگی است.

۴- حق انتخاب بهترین‌ها، در تبادل فرهنگی

در تبادل انتخاب است. در تبادل انتخاب است. در تهاجم تحمیل است. در تبادل حسن نیت است. گفت و گو می‌کنیم. در تهاجم سوء نیت است. در تبادل بهترین‌ها، در تبادل بهترین‌ها مطرح می‌شوند. در تهاجم بدترین‌ها تحمیل می‌شوند. القا می‌شود. بدترین‌ها القا می‌شود. تبادل هنگام قدرت است. تبادل هنگام ضعف است. روز شهادت امام رضا است. ما با سنی‌ها هیچ مسئله‌ای نداریم. در ایران میلیون‌ها سنی هستند. راحت زندگی می‌کنیم به لطف خدا. اما حساب وهابی‌ها جداست. سنی‌ها هم از وهابی‌ها جدا هستند. یک فرقه‌ای پیدا شدند، ۱۳۰۰ سال بر مزار پیغمبر مرقد بوده است. یک مرتبه چند سال پیش، وهابی‌ها یک گروهی پیدا شدند، گفتند: گنبد شرک است. ضریح شرک است. شما این آهن را که می‌بوسید شرک است. گفتیم: در خانه‌ی ما هم از آهن است. ما هر آهنی را نمی‌بوسیم. این آهن را می‌بوسیم به خاطر ضریح امام رضا است. شما قرآن را که می‌بوسید من می‌توانم به شما بگویم: شما این قرآن جلدش چرمی است. چرمش هم پوست گاو است پس شما که این قرآن را بوسیدی پوست گاو را بوسیدی، چرم را بوسیدی. بوسیدن چرم شرک است. خوب کفش من هم چرم است. من هر چرمی را که نمی‌بوسم. این چرم را می‌بوسم، نه به خاطر چرم بودن آن، وگرنه چرم روی کفش‌هایم را می‌بوسیدم. چرم را می‌بوسم به خاطر اینکه جلد قرآن است. ضریح به خاطر امام رضا است. پیراهن که پیراهن است. منتهی چون این پیراهن، پیراهن یوسف بود چشم پدر را شفا داد. چون این پیراهن به بدن یوسف خورده است.

یکی از مراجع ما آیت الله العظمی مکارم، اعلام کرد. گفت: من حاضر هستم مصاحبه‌ی تلویزیونی مستقیم بکنم. در دوربین‌های بین‌الملل، بالاترین مغز وهابی‌ها بیاید، در مقابل یکی از علما و مراجع ما یک مباحثه کنند، مستقیم پخش شود. تا مردم بفهمند چقدر وهابی‌ها پوک هستند. می‌گوییم: بنویس این قبر امام حسن مجتبی است. می‌گوید: نه! شرک! شرک! بعد می‌بینی روی قبر امام حسن یک تابلو زدند، یک اعلامیه زدند. نوشتن اینجا شرک است. نوشتن آنجا بگویند: توحید است. حالا، تبادل آگاهانه است. تهاجم غافلگیرانه است. این هم یک مورد. تبادل آگاهانه است.

۵- شیوه برخورد با مخالفان فکری و عقیدتی

در تبادل ادب است. قرآن بخوانم. می‌گوید: «إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلِي هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (سبأ/ ۲۴) «إِنَّا» ما «أَوْ إِيَّاكُمْ» یا شما، یا ما یا شما، یا درست می‌گوییم، یا کج می‌گوییم. بنشینیم گفتگو کنیم. با ادب! اما در تهاجم بی‌ادبی است. «فَأَسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ» (زخرف/ ۵۴) فرعون «فَأَسْتَحَفَّ قَوْمَهُ» یعنی مردم را خفیف می‌کرد. احمق! برو گمشو. نمی‌فهمی! تو با من! ببینید در تبادل... می‌گوید: «أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» (کهف/ ۱۱۰) «إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ» (سبأ/ ۲۴) ولی در تهاجم بی‌ادبی است.

در تبادل مهلت است. در قرآن یک آیه داریم، «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ» (توبه/ ۶) این که خواندم آیهی قرآن بود. یعنی اگر یکی از مشرکین فرصت مطالعاتی و تحقیق خواست به او مهلت بده. بعد هم پاسدار بگذار که این را سالم به خانه ببرند. یعنی دغدغه نداشته باشد که در راه یک کسی سر به نیستش کند. «حَتَّى يَسْمَعَ» بشنود «كَلَامَ اللَّهِ» در تبادل مهلت می‌دهیم. در تهاجم سرعت است.

سامری ده روزه یک گوساله درست کرد و مردم را فوری منحرف کرد. چون حضرت موسی رفت کوه طور مناجات کند، تورات بیاورد، سی روز! سی روز ده روز تمدید شد ۴۰ روز شد. در همین ده روز، سامری یک هنرمند مجسمه‌سازی بود. اگر گفتند: هنر مثبت است یا منفی؟ می‌گوییم: هنر هم مثبت است هم منفی. هنر منفی سامری! سامری هنرمند بود. منتهی از مجسمه‌سازی طلاها را گرفت گوساله‌ای درست کرد، درون گوساله را طوری درست کرد که باد به آن می‌خورد صدا می‌کرد. گفت: «هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى» (طه/ ۸۸) خدای شما همین است. خدای موسی هم همین است. یک مرتبه مردم سراغ گوساله پرستی رفتند. یعنی ده روزه! تهاجم ده روزه! ولی تبادل «أَجْرُهُ» مهلتش بده.

۶- شیوه‌های دعوت به سوی خدا

در تبادل معجزه است. قرآن می‌فرماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ» هرچه عربی می‌خوانم قرآن است. به راه خدا دعوت کن. «بِالْحِكْمَةِ» راه دعوت چیست؟ این برای همه‌ی اساتید، طلبه‌ها، مدرسین، امور تربیتی خوب است. «ادْعُ» یعنی دعوت کن. «إِلَى» به سوی «سَبِيلِ رَبِّكَ» به سوی راه خدا دعوت کن، ابزار چه؟ «بِالْحِكْمَةِ» منطق، استدلال، «وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» موعظه‌ی نیکو، «وَجَادِلْهُمْ» جدال، «وَجَادِلْهُمْ بِآلَتِي هِيَ أَحْسَنُ» (نحل/ ۱۲۵) یک نکته‌ی قرآنی تفسیری بگوییم.

بین می‌گوید: راه دعوت سه چیز است. حکمت، موعظه، جدال! حکمت هیچ چیز ندارد. موعظه یک صفت دارد. می‌گوید: موعظه‌ی حسن، جدال را می‌گوید: جدال احسن باشد. می‌دانی فرقی چیست؟ منطق همه‌جا خوب است. یعنی حرف استدلالی خوب و بد ندارد. اگر منطق باشد، منطق همه‌جا خوب است. منطق همه‌جا خوب است. همه‌جا خوب است. لذا کنار حکمت چیزی نیست. اما موعظه به شرطی خوب است که موعظه‌ی حسنه باشد. اما موعظه با دوستان است. با دوستان موعظه‌ی حسنه! در جدال چون طرف ما ضد ما است، می‌گوید: حالا که او ترش است، پس شما شکرش را زیاد کن. سکنجبین که می‌پزند هرچه دیدند ترش‌تر است، شکرش را... چون طرف مقابل شما دارد با شما جدال می‌کند. چون جدال می‌کند حسن کافی نیست باید از حسن سراغ احسن بروی. گرفتگی چه شد؟ حکمت مطلق است. موعظه حسن دارد. جدال احسن دارد. نوع برخورد است.

یعنی ما اگر در کلاس دیدیم یک خانواده‌ای از هم جدا شدند، بچه‌اش سر کلاس است. این بچه را چون ترشی در آن است، باید خصوصی او را بخواهیم، یک پنج دقیقه، ده دقیقه با او خصوصی صحبت کنیم. شاعر می‌گوید. اگر سکنجبین را می‌پزی، می‌بینی سرکه‌اش زیاد است. شما هم باید شکرش را زیاد کنی. اگر در یک خانواده‌هایی مشکلاتی هست باید انجمن اولیاء و مربیان به حمایت امور تربیتی بیاید. یعنی باید برنامه‌های پدر و مادرها را زیاد کند. یک جاهایی فقر فشار می‌آورد. باید ۴ تاجر را دعوت کرد. گفتیم: حاج آقا! ببینید شما آدم خیری هستی. در مدرسه ما ۳۲ بچه داریم مشکلات فقر این رقمی‌شان کرده است. شما بیا مشکل اینها را حل کن اینها رشد می‌کنند. یا گاهی کمیته‌ی امداد را دعوت کنیم. یک آدم خیر را دعوت کنیم.

۷- بهره‌گیری از شیوه چهره به چهره در تبلیغ

یعنی فقط کار رسمی جواب نمی‌دهد. کار رسمی، کارهای تن به تن اثرش بیشتر است.

دو مرتبه امام به من اشاره کرد در اتاق رفتن، خصوصی با او صحبت کردم. آن ۵ دقیقه که امام با من خصوصی صحبت کرد یادم هست چه گفت. اما این همه سخنرانی‌های امام را در حسینیه جماران شنیدم، آنهایی که عمومی و رسمی بوده است، یادم رفته است. اما آن ۵ دقیقه... به تمام مدیران، پیام می‌دهم. از قرآن پیام می‌دهم. بنده که قابل نیستم. از قرآن یک پیام بدهم. «وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا» (مریم/۵۱) پیغمبر رسول بود و نبی بود. برای بین الملل، اما پشت سرش می‌گوید: گاهی هم خصوصی حرف می‌زد. «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ» (مریم/۵۵) یعنی کنار کار رسمی یک کار غیر رسمی! بنده وقتی در تلویزیون رفتم، گفتم: خدا را شکر! هرچه می‌خواهم یک شبه به همه‌ی ایران می‌گویم. بعد دیدم فکرم غلط است. اصلاً گاهی وقت‌ها ۵ دقیقه من خصوصی با یک نفر حرف می‌زنم. آن ۵ دقیقه خصوصی اثری دارد که عمومی ندارد. حالا ممکن است بعضی از حرف‌های من تکراری باشد.

یک دیوانه در مسجد آمد. مسجد هم پر بود فحش داد. چه فحش‌های آبداری! ای پدر فلان، مادر فلان، هرچه فحش داد مردم خندیدند. مسجد هم پر بود این هرچه خواست گفت. رفت در محراب گفت: حضرت آقا به تو بودم! بعد آمد صف اول گفت: به تو بودم. به تو بودم. به تو بودم. تا گفت: به تو بودم! عصبانی شدند این را بغل کردند بیرون انداختند. و من از این دیوانه یک نکته‌ی تربیتی یاد گرفتم که سخنرانی رسمی فایده ندارد. گاهی باید گفت: به تو بودم. یعنی گاهی باید رئیس دبیرستان، رئیس راهنمایی، مدرسه، دبستان، گاهی باید یک تاجر را دعوت کند، بگوید: آقا شما این بچه‌ها را ببین. احوالپرسی کن. روبروی تاجر با بچه‌ها گفتگو کند، بعد به تاجر بگوید: حاج آقا دیدید! اینها برای چه می‌سوزند. تو روز قیامت اگر بتوانی مشکل این را حل کنی، حل نکنی، خودت می‌دانی و خدا! من نمی‌دانم. شاید هم نداشته باشی. من فکر کردم شما وضعت خوب است. تلفنی دعوت کردم. این دو بچه هم مشکلاتشان را به من گفتند. شما هم شنیدی. می‌خواهی حل کنی، حل کن. یک از این کارها باید بکنی. امام حسین که کربلا می‌رفت، خصوصی در راه کربلا با زهیر، چند دقیقه صحبت کرد. زهیر آمد جزء ۷۲ تن شد. اما روز عاشورا سه تا سخنرانی رسمی کرد، کسی جذب نشد. قانع نباشید به اینکه بنده حجة الاسلام هستم. در تلویزیون هم بحث دارم. گاهی وقت‌ها یک تلفن خصوصی یک نفر را کلافه می‌کند. من خودم یک تلفن‌های خصوصی به بعضی از دوستانم کردم که آن تلفن‌های خصوصی بارش به خدا قسم از سخنرانی‌های رسمی‌ام بیشتر بود.

۸- تواضع اولیای الهی و روحیه‌ی استکبار مخالفان

در تبادل تواضع است. در تهاجم تکبر است. این می‌گوید: «أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» (کهف/۱۱۰) آن می‌گوید: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» فرعون می‌گفت: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» ولی پیغمبر گفت: «أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» من بشری مثل شما هستم. در تبادل تواضع است. در تهاجم تکبر است.

در قرآن می‌فرماید: راه دعوت، حکمت، موعظه، جدال. حکمت چیزی کنارش نیست. در کلمه‌ی حکمت چیزی نیست. حرف اگر منطقی باشد، نیاز به هیچ چیز نیست. اما اگر خواستی موعظه کنی، موعظه باید حسن باشد. موعظه‌ی حسن یعنی با محبت. آن شبی که گوشواره می‌خواهد، آقایان مدیرها! معلمین عزیز! مربیان عزیز! زیر نمره‌ی بیست اگر نصیحت کنی حرفت را گوش

می‌دهد. اما اگر یک صفر به او بدهی، اندازه‌ی در قوری، بعد نوشتی فرزند عزیزم، برو! می‌گوید: فرزند عزیزم! از دستت عصبانی است. آن شبی که من برای دخترم گوشواره می‌خرم، حرفم اثر دارد. یعنی حساب کنید موعظه حسن باشد. پدربزرگی قم می‌آمد. قدیم قم سوتک‌هایی داشتند. مثل این سوت‌هایی که در زمین ورزش می‌زنند، فلزی است. آن زمان گلی بود. یکی یک ریال بود. نوه‌ها گفتند: آقا! یک سوتک هم برای من بیاور. یکی هم برای من. همه سوغاتی خواستند. یکی از این نوه‌ها یکریال یک قرانی به پدر داد، پدر بزرگ گفت: آقا جان! یکی هم برای من بیاور. سوتک تو صدا خواهد کرد. یعنی این بندش را با پول کشید. گاهی وقت‌ها آدم باید یک کیلو بستنی بخرد. گاهی وقت‌ها باید یک هدیه‌ای بدهد. گاهی باید منتظر یک فرصتی باشد.

یوسف در زندان دیدت پرست هستند. منتهی گفت: حالا صبر کن یک خرده دل اینها را بدست بیاورم، بعد که دل اینها را بدست آورد، بعد حرف من اثر می‌گذارد. یوسف در زندان یک طوری عمل کرد که زندانی‌ها آمدند گفتند: «إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» (یوسف/۷۸) تو خیلی آدم نیکوکاری هستی. بعد گفتند: می‌شود خواب ما را تعبیر کنی؟ گفت: بله! خواب تو یکی این است که تو آزاد می‌شوی، تو هم در دربار آزاد می‌شوی می‌روی، تو را اعدام می‌کنند. چوبه‌ی دار اعدام می‌کنند. کلاغ‌ها تو را نوک می‌زنند. و تو هم در دربار می‌روی برای پادشاه شراب می‌گیری. چه وقت یوسف نصیحت کرد؟ گفت: «أَرْبَابٌ» (یوسف/۳۹) وقتی که دید این دلها را جذب کرده است. در قرآن می‌گوید: بخشی از زکات را برای جذب دلها بده. دل که جذب شد اثر می‌کند. موعظه باید حسن باشد. یعنی اگر پشت کاشی سیمان تر بود می‌چسبد. کاشی را روی سیمان خشک بزنی نمی‌چسبد. باید دید در چه شرایطی است. الان وقتش هست یا وقتش نیست؟ شرایطش چطوری است؟ الان گدایی روانشناسی می‌خواهد. یک گدا کنار تالار عروسی می‌ایستد، همه شیک با دسته گل عروسی می‌روند. می‌گوید: انشاءالله عروسی‌تان مبارک باشد. من هم دختر دم بخت دارم، کمک کنید. تند تند پول می‌گیرد. یک گدا می‌رود کنار دفتر طلاق می‌ایستد. آن می‌گوید: خفه شو. او می‌گوید: برو گمشو. او می‌گوید: نه‌ات بود. او می‌گوید: پدرت بود. به هم فحش می‌دهند. او می‌گوید: بدهید در راه رضای خدا! می‌گوید: تو دیگر برو گمشو! یعنی کجا بایستیم گدایی کنیم. چه زمانی نصیحت کنیم؟ تربیت چه وقت اثر می‌کند؟ گاهی دبیر ورزش، بعد از پایان ورزش که بچه‌ها شاد هستند، یک جمله بگوید، به اندازه‌ی یک سخنرانی من است. حرفم را جمع کنم.

آقایی را بردند نماز مرده بخواند. گفت: مرده زن است یا مرد؟ گفتند: مرد است. گفت: کفنش را باز کنید. گفتند: چشم! گفت: آقایی که تشییع جنازه آمدید، ببینید چشم‌ها بسته شد. تا چشم‌تان باز است گناه نکنید. ببینید گوش نمی‌شنود. تا گوش‌تان می‌شنود هر ترانه‌ای را گوش ندهید. هر ماهواره‌ای را نبینید. ببینید دیگر پای او حرکت نمی‌کند. تا پای شما حرکت می‌کند یک نماز جمعه بروید. آخر نمی‌شود بچه را به امور تربیتی داد. این مادر بچه، پدر بچه، ماهی یکبار نماز جمعه برود. هفته‌ای یکبار دست بچه را بگیرد یک مسجدی برود. می‌گفت: آنوقتی که من ۵ دقیقه کفن را باز می‌کنم نصیحت می‌کنم، آن ۵ دقیقه نصیحت به اندازه‌ی ده ساعت سخنرانی اثر دارد. تبلیغ روانشناسی می‌خواهد. تربیت روانشناسی می‌خواهد. کجا بگوییم؟ چه قیافه‌ای بگوید؟ با چه لحنی بگوید؟ اولش چه بشود؟ آخرش چه بشود؟ گاهی وقت‌ها مسائل تربیتی، مثلاً پشت اتوبوس می‌نویسد قرآن بخوانید. خوب این مزه نمی‌کند. قرآن بخوانید. این آخر... آخر خیلی شعارها... چشم را همینطور بکنی در بشقاب بیاندازی نمی‌بیند. این چشم باید وصل به مویرگ‌ها و رگ‌موها باشد. خیلی وقت‌ها کارهای ما نتیجه نمی‌دهد برای اینکه این

طرف آن، آن طرف آن، قیافه و لحن و زمان و مکان و... حساب نمی‌کنیم اینها چطور است؟ اگر اینها را حساب کنیم با محاسباتی که در قرآن است... بنده پیشنهادم به امور تربیتی و آموزش و پرورش این است که تمام سوال‌هایتان را بنویسید، بنده انشاءالله، انشاءالله، انشاءالله از متن قرآن جواب می‌دهم که مشکل این آیه این است. اینقدر دنبال جامعه‌شناسی و روانشناسی و ترم و واحد و لیسانس و ادبیات و امور تربیتی و تربیت و اینها نیست. بنده کسی را دیدم دو دکترای تعلیم و تربیت دارد. در مسجد الحرام، گفتم: در کاروان ما یک کسی خمس نمی‌دهد. آدم بخیلی است. من این بخیل را پیش شما می‌آورم. با تمام فرمول‌هایی که بلد هستی. دو تا دکترای داری، شما اگر توانستی پول از این بگیری. آدم بخیل را چطور سخی کنیم؟ آدم ترسو را چطور شجاع کنیم؟ گیر ما این است که این منبع پر از انرژی است، ما در کارخانه‌ی برق را بستیم رفتیم از شمع فروش‌های شرق و غرب یک شمع می‌گیریم، بله آقای فلانی در مسئله‌ی روانشناسی چنین گفته است. نمی‌گویم: حرفشان غلط است. می‌گویم: کسی که خورشید دارد نیازی به شمع ندارد. چه گناهی کردیم که ما از قرآن و نهج البلاغه دور شدیم، دنبال این افکار و نظریه‌های شرق و غرب می‌رویم. در همه‌ی اینها...

در آموزش و پرورش گروهی برای تحول بنیادین جمع شدند. گروهی برای تغییر سیستم فلان جمع شدند. وقتی من نگاه می‌کنم در جلسات سرانشان هم می‌روم. غصه می‌خورم، یعنی گاهی وقت‌ها بیرون می‌آیم، می‌بینم دارم سکنه می‌کنم. که راهی به این روشنی است و ما چرا خط را گم کردیم؟ امور تربیتی و آموزش و پرورش بنده الآن ۱۵۰ اصل یادداشت کردم، اصول کار فرهنگی، انشاءالله بعداً در خدمت می‌گذارم. ۱۵۰ آیه‌ی قرآن، اصول کار فرهنگی است. کار تعلیم و تربیت است. چرا ما وحی را ول کردیم سراغ جای دیگر رفتیم؟ گیر در خودمان است. امیدوارم یک توجه بیشتری شود. نه به تجوید و تواشیح و نمی‌دانم حفظ قرآن، به روح قرآن توسط کارشناس! مراد من هم از کارشناس فقط مدرک نیست. بعضی مدرک‌دارها کارشناس هستند. بعضی مدرک‌دارها هم مدرک دارند. خیلی کارشناس نیستند.

خدایا دست ما را در تعلیم و تربیت، در اقتصاد و سیاست، بگیر. خدایا به آبروی امام رضا، توفیق شناخت خودت و اولیائت را روز به روز در ما بیشتر بفرما. بحکم تمام نشد ولی بحثمان فرق بین تبادُل و تهاجم بود. یک تابلویی بود با حواشی.

«والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته»